

ذیلی بر رسالہ «تحقیق سمت قبلہ در بلاد ماوراء النہر»

ماشاء اللہ علی احیایی

دانشمند بزرگ ایرانی، ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ ق.ھ) که زادگاهش نیز از خطه ماوراء النهر بوده و بخش زیادی از فعالیت‌های علمی خود را در آنجا به ثمر رسانیده است، حدوداً بالغ بر ۶ قرن قبل از نویسنده این رساله، در مورد تعیین قبله شهرها، مطالعات ارزنده‌ای کرده بوده است.^۱ روشهای ارائه شده توسط ابوریحان بسیار دقیق بوده و بخصوص جهت قبله شهر غزنه را که در سالهای پایانی عمر در آنجا می‌زیسته و اکنون در محدوده جغرافیایی افغانستان واقع شده است، با دقت شایان توجهی، با خطایی کمتر از یک درجه، با محاسبات و معیارهای امروزی تعیین کرده است.^۲

نویسنده رساله «تحقیق سمت قبله در بلاد ماوراء النهر»، اگر چه به نتیجه دقیقی دست نیافته، اما در تحلیل روشهای قبله‌یابی از قبیل بررسی آراء و اقوال فقهی و همچنین روشهای نجومی که به آنها دسترسی داشته، بسیار موفق بوده است. با این حال، نکته قابل توجه، عدم آشنایی نویسنده با آثار بسیار گرانقدر ابوریحان در این زمینه بوده که می‌تواند به عنوان شاهد افول فعالیت‌های علمی بعد از دوران شکوفایی پیشرفت علوم، در چهار قرن اولیه تاریخ اسلام، به شمار آید.

۱. ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی. تحدید نہایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، ترجمه احمد آرام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

۲. علی احیایی، ماشاء اللہ، «میزان اشتباه مجاز در تعیین جهت قبله»، مجله دانشمند، آبان ۱۳۶۵.

تحقیق این مطلب که نتیجه کار نویسنده رساله مزبور، در مقایسه با جهت دقیق امروز قبله در محل مورد نظر، یعنی شهر بخارا، تا چه اندازه‌ای دقت داشته، جالب توجه است.

طول جغرافیایی امروزی شهر بخارا ۶۴ درجه و ۲۵ دقیقه شرقی و عرض جغرافیایی آن ۳۹ درجه و ۴۸ دقیقه شمالی است. چنانچه طول جغرافیایی کعبه در مکه مکرمه برابر ۳۹ درجه و ۴۹ دقیقه و ۴۰ ثانیه شرقی و عرض جغرافیایی آن برابر ۲۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۲۰ ثانیه در نظر گرفته شود، جهت دقیق قبله در شهر بخارا با مختصات جغرافیایی اشاره شده، برابر $۵۶/۰۰۳$ درجه از امتداد جنوب جغرافیایی به طرف مغرب می‌شود، در حالی که نویسنده رساله آن را برابر ۴۷ درجه به طرف مغرب نسبت به همین امتداد دانسته است که نتیجه آن خطایی برابر حدود ۹ درجه است.

عامل مهم حدوث این خطا را می‌بایست در اشتباهی که در محاسبه اختلاف طول جغرافیایی بخارا و مکه معظمه روی داده است، جستجو کرد. با توجه به مختصات اشاره شده، اختلاف طول جغرافیایی این دو شهر، امروزه برابر $۲۴/۵۸۸۹$ درجه است، در صورتی که نویسنده رساله، طول جغرافیایی بخارا را (که در کتاب تحدید نهایات الاماکن برابر ۸۷ درجه و ۱۴ دقیقه و ۴۷ ثانیه از کرانه غربی است) برابر ۸۷ درجه و چند دقیقه از کرانه غربی و طول جغرافیایی مکه معظمه را برابر ۶۷ درجه و ۱۰ دقیقه از کرانه غربی در نظر گرفته، که در نتیجه اختلاف طول جغرافیایی بخارا و مکه معظمه برابر $۲۰/۰۷۹۷$ درجه می‌شود که حدود $۴/۵۱$ درجه با نتیجه امروزی اختلاف دارد، و همین اختلاف، باعث پیش آمدن خطای ۹ درجه‌ای فوق‌الذکر شده است.

همین اشتباه محاسبه اختلاف طول جغرافیایی، از طریق تأثیر در تعیین وقت قرار گرفتن خورشید در دو روز معین از سال در نیمکره شرقی، بر سمت‌الرأس خانه خدا، نیز در حصول به این نتیجه غلط مؤثر بوده است. چه

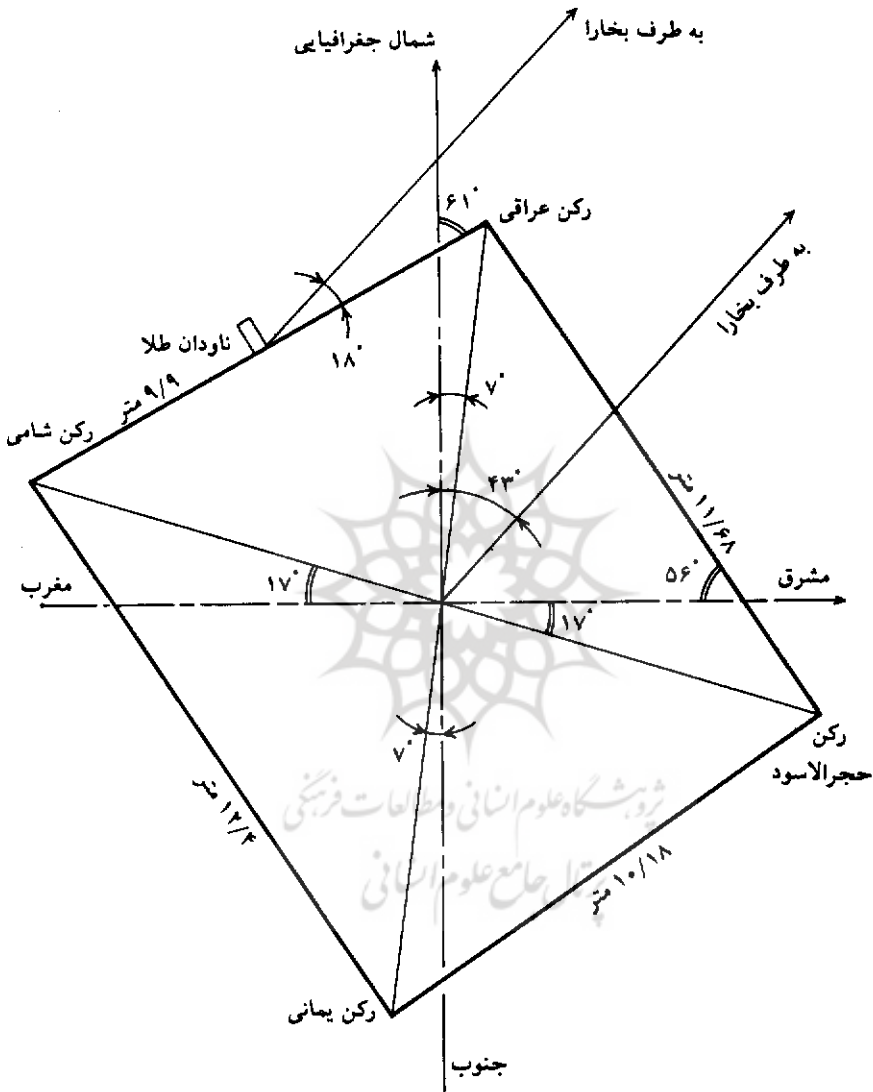
۱. علی احیایی، ماشاءالله، کاربرد علوم در قبله‌یابی - نگرشی نو در تعیین قبله، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵.

نویسنده رساله با این فرض که اختلاف طول جغرافیایی مکه معظمه و بخارا برابر ۲۰ درجه است، اختلاف ظهر حقیقی (وقت قرار گرفتن خورشید بر نصف النهار) دو شهر را یک ساعت و ۲۰ دقیقه می‌دانسته است، در حالی که اختلاف ظهر حقیقی آنها برابر حدود یک ساعت و ۳۸ دقیقه است، و همین تفاوت نیز موجب بروز خطای ۹ درجه‌ای مذکور در جهت قبله بخارا می‌گردیده است.

نکته قابل تعمق دیگر مربوط به این قول منقول از حضرت خواجه نقشبند (قدس سره) است، که فرموده بوده قبله بخارا راست ناودان کعبه خواهد بود. ظاهراً، با توجه به این که ناودان کعبه مکرمه در ضلع شمال غربی آن قرار دارد و شهر بخارا در شمال شرقی مکه معظمه واقع است، صدق سخن خواجه نقشبند بعید می‌نماید.^۱ اما حقیقت این است که چون زاویه خط قبله بخارا با امتداد نصف النهار کعبه مکرمه برابر حدود ۴۳ درجه به طرف شمال شرقی، و زاویه ضلع شمال غربی خانه خدا نسبت به همین نصف النهار حدود ۶۱ درجه است، لذا می‌توان پذیرفت که ناظر مستقر در بخارا، در خط قبله آن، ناودان موجود بر ضلع شمال غربی کعبه معظمه را در راستای دید خود دارد. نگاه کنید به شکل صفحه بعد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. قابل توجه است که عین این قول از حضرت رسول اکرم (ص) نیز درباره قبله مدینه منوره نقل شده است: محرابی علی المیزاب یعنی محراب من بر ناودان است.



قرارگیری پلان کعبه معظمه و وضعیت ناودان
 پلان نسبت به امتداد جهت قبله در شهر بخارا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد خدای را که گردانیده است کعبه را قبلهٔ صلوات و صلوات را قبلهٔ سعادات و سعادات را قبلهٔ وصول به اقصی الغایات. و دیگر گردانیده است ما را از اهل قبله، و فرموده است به ترکِ رسوم و عادات خصوصاً در عبادات. و دیگر صلوات بر رسول و حبیب او باد. آنچنان رسول و حبیبی که فرستاده شده است از اشرف قبایل. و بر آل و اصحاب فضایل او باد. بعده؛ این رساله [ای] است در تحقیق سمت قبله در بلاد ماوراءالنهر، به طریق نقل و آنچه از کلام بعض سابقین مفهوم می‌شود، از محدثین و غیر هم، از ثقات.

چون ظهورِ جرأت و جرأتِ ظهور این غُربای غیبی و اظهار هوس سر برداشتن از خاکِ مذلتِ عیسی درین نوادر به سمن سراپردهٔ لاریبی و حجله‌نشینان؟ ملبَس به لباس بی‌عیبی از خاطر متهم به عیوب خصوصاً به عیبِ شیعی در ایام طلوع آفتاب دولت سپهر مکرمت گردونِ حشمت، خاقان، [ص ۲] معظمِ مکرم، ملک الخواقین فی الامم، امام الملوک فی الهمم، شهنشاه سلاطین عرب و عجم، المعتمَص بالملک العزیز الدیان، امام قلی بهادرخان، به امداد و اعانت آوازه و غریب نوازی و فقرپردازی آن حضرت شد، نام این رساله جهت کمالِ زیادتی شرف و زینت و زیب، آستان بوس آن آسمان آشیان ساخته شد تا آسمان بوس گویندش. و به این امید که شاید که ملتفت افتد و اثر عنایت و الثفاتِ آن حضرت او را چون دولت و شوکتِ بی‌غایت تا دامنِ قیامت از دستِ تعدی نامحرمان نگاه دارد، و چون در ناصیه این داغ بینند، گویند این داغِ عزّ و مَهرِ شرف است.

اما بعد عذر می‌گویم، عذری بعد از عذری از عدم تعیین مخاطبِ خود در این رسالهٔ مجمل، و مهمل گذاشتن او، و باز خواهم گفت. بلکه مخاطبِ خود در این مکالمه خودم. «تو» گویم، مراد از «تو» منم.

عمری کنجی خودم بخود می‌بودم
 راه حسد و کینه بخود پی‌مودم
 گر «من» گفتم، ترا مخاطب کردم
 و «تو» گفتم خودم شدم مقصودم

پس بدانید ای برادرانِ یوسفِ من در دین و ای همراهان و رفیقان من در طلبِ یقین، به تحقیق نماز ستونِ دین است در میانِ عبادات؛ چنانچه پیغمبر صلی‌الله‌علیه و سلم فرموده‌اند: «الصلاة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من هدمها [ص ۳] فقد هدم الدین». معنی: نماز ستونِ دین است؛ پس هر کسی که او را بر پا کرد دین را بر پا کرد، و هر که او را از پا انداخت و ویران کرد دین را از پا انداخت و ویران کرد.

و استقبالِ قبله که روی آوردن به سوی قبله است از شرایطِ نماز است. و شرطِ بجا نیاید نماز درست نمی‌شود.

و دیگر دانستن سمتِ قبله به طریقِ یقین میسر نمی‌شود. الا مر بعضی یگانگانِ روزگار را در بعضی بلاد اگر شود. و حال آنکه آنان نادر می‌باشند از نوادر. خصوصاً در این زمان، چرا که به تحقیق طالبِ خالص به راه رُشد کم است

و باز ساعی ثابت قدم راسخ که
 رو نگرداند، اگر شمشیر بارد بر سرش

در رنگ کبریت احمر کم از هر کم است. باز از ثابت قدمان راسخ شرفِ وصول یافته گیان (= یافتگان) در میان قبایل و توفیق یافته گیان به دخول از دری از ابواب فضایل کم از کم است.

و معمول در اکثرِ معمور در بابِ قبله، تحرّی و قیاس است از بعضی مجتهدین متأخرین، هر جا، هر خانه، و همه جا. و الا امام ابوحنیفه (رح) و امام شافعی (رح) مثلاً شهر به شهر، ده به ده گشته تعیین قبله نکرده‌اند.

دیدم نوشته [ای]، که از کتابِ معتبری نقل یافته بود، الان فراموش شده نام آن کتاب بخصوصه به سببِ سستی و [بی]چستی و پریشانی و تفرقه ایام، و نوشته

آنکه: بدرستی که قبله اماکن و بقاع در غیر مکه مبنی بر تحرّی است الا منی [ص ۴] که قبله منی تحقیقی است که چون منی قریب بود به کعبه. ریسمان‌ها جمع کرده به هم پیوستند. یک طرفش به کعبه بستند، دیگر طرفش کشیدند به منی رسید.

ولیکن در تاریخ بحرالفتاوی آورده که از آن منی به تحرّی است.

عبدالله بن الفضل گفته که بودم در منی در موسم حج. پرسیدم از شیخ کبیری از اهل منی از قبله منی؛ گفت: شنیدم پدران من می‌گفته‌اند به طریق توارث که خواستیم محاریب منی را به طریق یقین نصب کنیم. پس بستیم از سطح کعبه ریسمانی را و کشیدیم به جانب منی. پس ریسمان به کوهی رسید و کج شد. پس نصب کردیم به تحرّی.

و این را دانید، و تابع نشوید دوستان من، راستان من، یاران من، به جهله سهله و عطله بطله و حسده فسده مقلدین متعصبین غلاظ شداد؛ آن چنان مقلدین که قادر نیستند بر این که کرده خود را موافق گفته خود سازند در امور ظاهریه حسیه که چشم می‌بیند. پس چون باشند در معاملات سرّیه حرّیه که پوشیده است از چشم‌ها؟ و او را احرار و آزادان از غم دنیا و آخرت می‌دانند. و خفی است به غایت خفا. و دیگر نمی‌دانند که چه می‌کنند و چه می‌گویند و تمیز نمی‌کنند که این کرده همان گفته است. پس جزئی را به جزوی از محسوسات تطبیق نمی‌توان کرد فکیف که کلیات به کلیات [ص ۵] محض از عقلیات صرف باشد. و قصد این هم نمی‌کنند که فعلی خود را به قول خود موافق سازند که مشاهده همه می‌شود، فکیف زبان را با دل که هیچ کس نمی‌داند غیر علام الغیوب.

مثلاً مشهور در امر قبله در این بلاد، ثلث و ثلثان است؛ و معمول ما هم که مجموع مغرب تابستان و زمستان و مابین هر دو گیرند و سه حصه سازند. دو حصه را به دست راست گیرند و یک حصه را به دست چپ. اکثر مساجد را که ملاحظه می‌کنی ظاهراً سرّ این، آن باشد که عمارت‌ها را اکثر در تابستان می‌کنند و آفتاب در آن وقت شمالی است. و گرد رفتن آفتاب را می‌بینند در آن زمان و اگر میل کنند

به جانب جنوب کم‌تر میل می‌کند، موافق مغرب حمل می‌شود یا قریب...^۱ و دیگر آنچنان...^۲

ای برادران من، هست در نزد من از علامات و امارات و اشارات، چیزی که شما را هدایت می‌کند به طریق حق، من از آن چیزی بیارم. تشنیع می‌کنند. غایت تشنیع، و غلیظ می‌شوند، غایت غلظت، و مغالطه و مجادله می‌کنند مغالطه جاهلانه و مجادله محاربانانه و مقاتلانه. و اگر طلبِ مرحمت و شفقت کنی زحمت و مشقت می‌رسانند و شدت می‌کنند شدتِ اشقیاء و گمراهان. و حال آنکه از اشقیاء و گمراهان نیستند. بلکه از جمله صالحان و پرهیزکاران اند [ص ۶] و از جمله منتظمین و منخرطین در سلکِ اولیا و سالکین اند. پس عجب و چه عجب. ظاهراً معنی خون را در این گفته خواجه حافظ شیرازی قدس سره:

طهارت ار نه بخونِ جگر کند عاشق
به قولِ مفتی عشقش درست نیست نماز

خون جگر فقرا و غربانی که در جگر خون نداشته باشند فهمیده‌اند. آری بعضی از آنها باشند. بلکه گاهی متردد در نفس خود می‌شوم و محاسبه با خود می‌کنم که شاید خطا در من باشد. پس هرگاه از امید قبول قول گذشتم خواستم که عمل کنم موافق آنچه رای قرار یافته به طریقِ ثلث و ثلثان و متوجه قبله شوم، در نماز مرا طعن کردند و من هم طعن کردم غایبانه و حاضرانه، و نیافتم چیزی که صولت و سورت ایشانان شکند. بل هر چند نرمی و مراققت و ملاحظت و انکسار و استحقار پیش آوردم و گفتم: احسان کنید، سعادت یابید، لطافت پیدا کنید؛ خشونت و تکبر پیش آوردند و نگفتند که نماز از ضروریات دین است و استقبال قبله شرط این است و مساهلت در امر نماز و شرایط او مغضی به غضب و عذاب احدی و هلاک و نکال ابدی می‌شود. چرا مساهلت کنیم و لااقل معذور دارید، نکردند و دیگر نظر و عمل نکردند به این قول: «ولا تنظر الی من قال وانظر [ص ۷]

۱ و ۲. ظاهراً دو سه کلمه افتاده است... مصحح.

الی ماقال» یعنی نظر مکن به گوینده سخن بلکه نظر کن به سخن گوینده، هر که باشد.

و دیگر نظر بخود گوینده و این کلام هم نکردند. هر چند گوینده و امر کننده به عمل به مضمون این کلام از جمله ائمه امت در روز قیامت بود. و دیگر مشاوری در میان خودها به احتمال حقیقت این قول و عمل نکردند و سبیل سکوت و طریق تغافل هم پیش نگرفتند بلکه اجماع کردند بر جرح و ردّ و بر پیشینیان نزدیک ما و استادان بی واسطه. و علماء قریب ما مطلع بودند به احوال و اعمال این شخص، بخصوصه چرا آنان متعرض نشده‌اند و حال آنکه آنان لایقتر بودند به این تفتیش و تفحص و تعرّض. و درین سکوت و اغماض و تغافل تقلید ایشانان نکردند با آنکه می‌گویند مقلد ایشانانیم. اینجا هم فعل ایشان مخالف ایشان است. پس اگر عمل نکردند ایشانان را بر ما سَنَد سازند. من هیچ بگفتن و سکوت و اغماض کردن آنان را از هر وجه باشد بر اینها سَنَد می‌سازم. و دیگر نگفتند که این شخص چرا این عمل می‌کند و خود را مطعون مجانین و سفها می‌سازد. مجنون صرف خود نیست.

پس گمان می‌شود که این جماعت عباد عناد می‌کرده باشند. ای بنده‌های خدا! عناد چیست و چراست؟ و چه معنی داشته باشد بعد از ظهور حق از فساد و اتضاح طریق راستی [ص ۸] و سداد. باید که پناه خواهیم ما و شما از شیطان رحیم به رحمن رحیم. آیا تدبّر نمی‌کنند در آنچه در حق معاندین حق از حق تعالی وارد شده؟ معنی عناد در هر جا پیدا شود، ندانست که عناد بر حق می‌شود. لازم نیست که مقابل نبی باشد، بلکه هر جا باشد راجع می‌شود به مقابله و معانده نبی چرا که منهی عنه است و ادنا هست. پس هر گاه اقوی متمسک ایشانان کثرت اشخاص گذشته و عدم شهرت این چنین مباحثه بود با آنکه احتمال دارد که از وجه تجویز این عمل باشد از سابقین نه آنکه هیچ کس عمل نکرده باشد. ما هم به حکم «کلموا الناس علی قدر عقولهم» آمدیم به طریق [ی] که مأنوس آنها بود و راهی [که] ایشانان آسان می‌شمردند و خوش خوابی؛ یاد می‌کردند از مقوله نقل و روایات و قسم اخبار و حکایات و بعد از آن از قسم عمارات و امارات و آثار و علامات؛ و

دیگر بودند در طریق استدلال راجل و دور ازین وادی به مراحل و در قدم اول حیران و عاطل و گمان می‌کردند که طریق استدلال مثل طریق اجتهاد بالکل مسدود است. گویا نشنیده‌اند قولِ خواجه حافظ شیرازی قدس سرّه را که گفته:

فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

و تعجب داشتند از کسی که طریق استدلال [ص ۹] [می‌پیماید] مثل تعجب آنانی که می‌گفتند: «ما لهذا الرسول يأكل الطعام و یمشی فی الاسواق» یعنی چیست این رسول را که طعام می‌خورد! و بازارها می‌گردد! به این گمان که رسول می‌باید از قسم آدم نباشد. هیئات! هیئات!

و عذر می‌گویم نزد کریمان مخفی از لثیمان از بعضی اقوال گذشته در لباس عموم بل الهام از خوف عوام و فتنه هوام. غرض معلوم است.

در حذر است، آدمی از آدمی

بلکه «حاجت به بیان نیست که مقصود تو درّی است». در پناه عزیزان. چنانکه گفته امام همام زین‌العابدین (ع):

انی لا کتم من علمی جواهره
کی لایری الحقّ ذو جهل فیفتها
یارب جوهر علم لو ابوح به
لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولا ستحل رجال مسلمون دمی
یرون اقبح ما یأتونه حسنا

ترجمه آنکه: به تحقیق کتمان می‌کنم و می‌پوشم از علم خود جواهرش را تا نبیند حق را صاحب جهل. پس مرا فتنه شود ای مردمان بسا جوهر علمی اگر به او اباحه کنم یعنی اگر ظاهر سازم. هر آینه گویندم که تو بت پرستی و دگر حلال می‌شمارند مسلمانان خون مرا و اقبح کار خود را و بدترین افعال خود را حسن و خوب

می‌دانند.

مضمون این آیات مثل آن مضمون است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته که اگر من «و من فی الارض مثلهن» را چنانچه هست تفسیر کنم شما هر آینه سنگسار خواهید کرد. [ص ۱۰] گلشن راز گفته:

بیان مثلهن ز ابن عباس
شنو پس خویشتن را نیک بشناس

پس آمدیم بر نقل‌ها: اولاً مجملاً در صحیح بخاری که اصح کتب بعد از کتاب الله است یعنی صحیح‌ترین کتابها بعد از قرآن است، گفته‌اند: در دفتر اول آورده که قبله اهل مدینه و اهل شام و اهل شرق خارج از مابین المغربین نیست. خواهیم بعبارت تفصیلاً نقل کرد.

و دیگر ملاً فصیح‌الدین در شرح وقایع خود آورده که قبله هرات خارج از مابین المغربین است و از آن سمرقند انحرافش بجانب جنوب بیشتر است از هرات. این هم نقل به تفصیل خواهد یافت.

و نیز خواهد آمد صحیح استناد به علم نجوم بلکه وجوب توجه به آن علم، به جهت دین. وجوب توجه به علم نجوم منقول است از حضرت عمر رضی الله عنه.

در بحرالفتاوی گفته: بدانکه اقوی دلایل خبر صادق است و مشاهده، و بعد از آن استدلال به امارات، بعد از آن سؤال، بعد از آن تحرّی. و واجب است اتباع دلیل ظاهر، وقتی که دلیل فوق او نباشد.

و از تفسیر کبیر امام فخر نقل کرده که: آیا معرفت دلایل سمت قبله فرض عین است یا فرض کفایه؟ در این دو وجه است. اصح آن است که فرض عین است. چراکه هر مکلف مأمور است به استقبال قبله. و ممکن نیست استقبال قبله مگر به معرفت دلایل سمت قبله و مقدمه [ص ۱۱] واجب واجب است.

و در جای دیگر باز امام گفته که غایب از کعبه را سیلی نیست به تحصیل تعیین به جهت قبله مگر به دلایل هندسی. و هر چه واجب را ادا نتوان کرد الّا به او

واجب است. پس معرفتِ دلایل هندسی فرض باشد بر هر کس. ولیکن فقها رحمهم الله گفته اند: [ند]: تعلّم هندسه واجب نیست بلکه تعلّم او مکروه یا حرام است. و نمی دانیم عذر ایشانان چه باشد در این امر. همین که دایره هندیه را فقها در کتبِ فقهی به جهت معرفتِ فنی زوال آورده اند شاهدِ عدل است با آنکه احتیاج به معرفتِ فنی زوال مثلِ احتیاج به معرفتِ سمت قبله نیست.

و دیگر خدمت مولانا عبدالعلی بیرجندی در شرح مختصر وقایه آورده که من استخراج کردم سمت قبله هرات را و او خارج از مابین‌المغربین است. و خواهد باز نقل یافت به تفصیل.

و در زیج گورگانی هست که وقتی که شمس در اول جدی باشد که زمان اول شتا است و مغرب او اواخر مغارب است، ارتفاع شمس وقتِ وصول به سمتِ قبله در بلدی که عرض او سی و نه درجه و پنجاه دقیقه باشد مثل بخارا شش درجه و بیست و یک دقیقه می باشد به اندازه این هم خارج از مابین‌المغربین خواهد بود. چراکه چون حرکتِ شمس حمانلی است به جانب شمال میل کرده غروب خواهد کرد. پس سمتِ قبله بیرون از [ص ۱۲] مغرب شتا خواهد بود و موافق این تعیینات از مساجد و عمارات در سمرقند بسیار است. و قبل ازین دیده شده بود به چهل سال بلکه پیشتر بیشتر بود ولیکن به تجدید و تخریب تغییر رفته و برطرف شده به قول بعضی از صاحبِ وقوفان بی وقوف. و در بخارا هم پیدا می شود. از آن جمله از اعیان مسجد خواجه اسحاق کلابادی که در سر مزار ایشان است. و اگر خواهی که این را معلوم کنی باید رفت وقتِ عصر قریب به غروب، روزی که آفتاب به جدی انتقال کرده باشد و دید که آفتاب در شمال قبله مسجد غروب می کند و اواخر مغارب است در جنوب. و دیگر مزارِ خواجه محمد ترک جندی و دو مسجد قریب به او، یکی جانب شمال، اگر تجدید عمارت کرده تغییر نداده باشند، و دیگری در قبله آن مزار در کوچه که به غازیان می رود مقابل خانقاه خواجهگان. و یک مسجد غیر مسجد جمعه در سه پلان، و از قبور هم پیدا می شود. خصوصاً در بقعه مشهوره به «چشمه ایوب». ظاهراً اگر کسی استیفا کند بیشتر ازین هم پیدا می شود.

در مقامات حضرت خواجه نقشبند قدس سره آورده‌اند که نقل کرد درویشی که روزی حضرت خواجه ما قدس سره در قصر عارفان در نماز شام و خفتن مرا امامت فرمودند. و در زمان استقبال قبله فرمودند که به طرف چپ [ص ۱۳] محراب متوجه می‌باید بود و درین معنی مبالغت نمودند. بعد از نماز بر خاطر من گذشت که من همه روز به کار زراعت مشغول بوده‌ام، مرا این سخنان به چه کار آید؟ چون به خواب رفتم حضرت خواجه، کعبه را معاینه به من نمودند و فرمودند به ناودان کعبه نظر کن که هر چه گاه که به طرف چپ محراب این مسجد متوجه می‌باشی قبله تو راست ناودان کعبه خواهد بود. بامداد چون به مسجد حاضر شدم و در عقب حضرت خواجه نماز بامداد گزاردم روی به من کردند و گفتند این درویش مدتی است که در صحبت ما است. او را می‌گویم که در وقت استقبال قبله متوجه به طرف چپ می‌باش، می‌گوید که من مانده گشته‌ام. مرا این سخنان چه کار آید. این شب مرا مشغول می‌بایست شد تا او کعبه را معاینه دید و او را یقین حاصل شد که به طرف چپ محراب مسجد در وقت تحریمه متوجه می‌باید شد.

و نقل دیگر در مقامات دیگر هم هست به همین مضمون. و از مشایخ عشقیه به همین مضمون نقل بسیار است. و الان مقابر و مساجد ایشان موافق اینست. چنانچه اولاد و احفاد ایشان و غیر هم نقل می‌کنند. چه کنیم ما احوالات حضرت خواجه و مشایخ کبار نداریم که در خواب یا در بیداری معاینه بینیم و نماییم، ما کتاب می‌بینیم و می‌نماییم و قول [ص ۱۴] اکابر دین متکا می‌سازیم.

منکر مشو که درگه و دیوار دیده‌اند

آن روشنی [که] از شجر طور شد بلند

از سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره منقول است که گفته در حق شیخ ابوعلی که آنچه ما می‌بینیم او می‌داند.

آمدیم بر سر تمه نقل موعود و نقل همه مقصود. آنچه در صحیح بخاری آورده بخصوص بعبارة بیاریم تبرکاً و تیمناً. و آن اینست:

باب: قبله اهل المدينة و اهل الشام و المشرق ليس في المشرق و لا في المغرب لقول النبي صلعم: لا تستقبلوا القبلة لغائط و لا بول لكن شرقوا و غربوا. حدثنا علي بن عبدالله قال سفيان [عن] الزهري عن عطاء بن يزيد عن ابي ايوب الانصاري ان النبي عليه السلام قال اذا اتيتم الغائط لا تستقبلوا القبلة و لا تستدبروها و لكن شرقوا و غربوا.^۱

ترجمه مجملاً آنکه قبله مردم اهل مدینه و اهل شام و اهل مشرق در مشرق نیست و در مغرب هم نیست. چراکه پیغامبر صلعم فرموده اند که مستقبل قبله نشوید از برای غایط و از برای بول ولیکن مستقبل مشرق و مغرب شوید.

و مجمل ترجمه حدیث دویم هم همین است.

پس معلوم شد که مثل امام اسماعیل امام بخاری، برین رفته است که قبله اهل شرق در مغرب نیست و مذهب ایشان این شده. دلیلی که برای این مدعا فرموده اند [ص ۱۵] خواه تمام باشد و به مدعای ایشان می رسانده باشد با نی. پس اگر کسی بی آنکه عمل کند گوید که ما را به تمامی دلیل اوکاری نیست، مقصود ما اینست که ما مخترع این رفتار نیستیم. و باز ترجیح مجتهدان امر دیگر است. و ما تقلید مراین را ترجیح بر تقلید بر دیگران نمی کنیم مطلقاً. آری درین مسئله چون دلیل نجومی معتمد موافق افتاده است ترجیح می کنیم بلکه از جهت حراست و تقرر و تقویت و استحکام التزام عمل ثلث و ثلثان آورده ایم. گوید چنانچه رسم مشهور اهل بخارا است در سودا [که] متاع خود را دو سه بها کنند تا به یکی فروشند. فاعلم و احکم.

و این است تتمه. آنچه ملا فصیح الدین گفته: هرگاه صحابه و تابعین فتح عراق کردند، قبله عراق را میان مشرق و مغرب کردند. به این طریق که مغرب را به دست راست گرفتند و هرگاه فتح خراسان کردند قبله خراسان را بین المغربین گردانیدند.

۱. حدیث در بخاری و مسلم در کتاب طهارت چنین است: حدثنا سفيان بن عيينة، قال: و حدثنا يحيى بن يحيى واللفظ له قال: قلت لسفيان بن عيينة: سمعت الزهري يذكر عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي ايوب ان النبي صلعم قال: اذا اتيتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة و لا تستدبروها ببول و لا غائط و لكن شرقوا أو غربوا.

در تجنیس و ملتقط آورده که حدّ قبله در بلاد مابین‌المغربین است. اگر خارج شود صلاتش فاسد می‌شود. و در مضمرات هم چنین است. و شیخ ابو منصور ماتریدی ثلث و ثلثان گفته. و در خلاصه و خزانه هم این را مختار گفته. و در تجنیس و ملتقط استحباب گفته. ظاهراً مختار و استحباب به هم جمع شوند غرض خلاف نباشد. بعد از آن گفته: بدانکه قبله مختلف [ص ۱۶] می‌شود به اختلاف اماکن و اوضاع.

گفت عبدالله بن المبارک که مبنای او بر نجوم است. پس اهل کوفه جدول را پس قفا می‌گردانند و ما پس گوش راست می‌گردانیم.

و در کنز‌العباد است که معرفت نجوم در شریعت به جهت سمت قبله و فعی زوال می‌باید. قوله تعالی «و بالنجم هم یهتدون». و جوب تعلم نجوم را روایت کرده شده است از حضرت عمر رضی الله عنه این که بیاموزید از نجوم آن قدر که به او قبله را دانید. و در تجنیس و ملتقط است این که مردی خواهد که علم نجوم آموزد مقدار آنکه اوقات صلاة و قبله را داند، باک نیست.

و گفت: گفتیم که قبله و مختلف می‌شود به اختلاف امکانه و اوضاع، چرا که خالی نیست که طول مکه و عرض او هر دو اقل از طول و عرض بلد باشد. بلدی که خواهیم که سمت قبله او را دانیم یا اکثر باشد هر دو طول از طول عرض در عرض یا طول مکه اقل باشد و عرضش بیشتر یا برعکس یا طول هر دو برابر باشد و عرض مکه اقل یا اکثر یا عرض برابر باشد و طول مکه اقل یا اکثر. پس این هشت قسم می‌شود که زیاده برین متصور نیست. پس به اختلاف هر قسم از اقسام جهت قبله مختلف می‌شود جنوباً، شمالاً، غرباً و شرقاً [ص ۱۷] و مابین بین. مثلاً اگر طول برابر شود و عرض مکه اقل، قبله جنوب می‌شود تحقیقاً. و اگر عرض برابر اقل نباشد قبله جانب شمال می‌شود تحقیقاً. و اگر عرض برابر شود اگر طول مکه اقل باشد قبله مغربی شود و اگر طول بلد اقل باشد قبله مشرقی شود. انتهى.

درین دوی اخیر زیاده تأمل در کار است چرا که در بعضی صور تفاوت انحراف از مغرب و مشرق، حقیقی خواهد کرد. و این هم بتفاوت بلکه در جمیع صور بی انحرافی نیست. لیکن در قطب تفاوت طول انحراف کم تر شود.

و بدان که طول بلد عبارت از دوری بلد از مبدأ عبارت است و مبدأ به قول بعضی جزیره‌ها است که اکنون دریای مغرب فرو گرفته پیشتر گشاده بوده در کناره اینجانب. و این قول بطلمیوس و سایر قدما است. و به قول بعضی کنار همان دریا است و در میان مبدا نین ده درجه تفاوت باشد. و به اندازه این دو قول طول بلد را گاهی قید می‌کنند. اگر ابری [؟] و ساحلی و قبه الارض هم مختلف می‌شود. و حکماء هند مبدأ عمارت از جانب مشرق اعتبار کرده‌اند و آنجا را «گنگ دژ» گویند. رصد ایشان آنجا بوده.

و عرض بلد دوری از خط استوا است که مبدأ اقالیم است و اینجا هم اجمالی هست.

و دیگر گفته که: و نیز پوشیده [ص ۱۸] نماند که میلی در موضع قدم از خطی که از موضع قدم کشیده شود به عین کعبه زاویه و حادث می‌شود در موضع قدم از آن خط و خطی که حین الميل از آن خط اول حاصل می‌شود و این انحراف زیاده می‌شود به حسب دوری بلدان به تفاوت. و این میل فاحش می‌شود نزد عین کعبه. و سمت قبله نقطه‌ای را گویند در افق که اگر مصلی به او مواجه شود مواجه کعبه هم می‌شود. و آن نقطه نقطه تقاطع افق بلد و دائره است که مرور کرده باشد سمت رأس اهل بلد و کعبه. و خط سمت قبله خطی را گویند که از موضع قدم برآمده به همان نقطه که سمت قبله گویند واصل شده باشد. پس اگر مصلی همان خط را بین القدمین گیرد و بر آن خط ساجد شود و نماز گزارده باشد بر محیط دائره و بر روی زمین که آن محیط مرور کرده باشد بما بین القدمین و موضع سجود و وسط کعبه و قطبین آن محیط به محاذ دست راست و دست چپ مصلی باشد و مراد از بودن مواجه او مواجه کعبه اینست.

دیگر گفته: اگر مخافت اطناب و مخافت عدم اشتغال فقها نبودی هر آینه استخراج خط سمت قبله در اقسام ثمانیه می‌کردم. چون آن خوف بود [ص ۱۹] نکردم و لیکن چاره نمی‌یابم از استخراج آن خط در بلده اقامت ماهرات صانها الله عن الآفات.

پس می‌گویم هرگاه بلده ما شرقی و شمالی از مکه بود و طول و عرض او

اکثر از طول و عرض از مکه، پس می‌شماریم از محیط دایره هندیه که دانستی و منقسم است به سی صد و شصت درجه از نقطه جنوب ابتدا کرده به قدر تفاوت مابین الطولین بجانب مغرب یعنی هفده درجه و ده دقیقه می‌شمریم چرا که طول مکه هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه است و طول هرات نود و چار درجه و بیست دقیقه. پس تفاوت هفده درجه و ده دقیقه باشد. و هم چنین از نقطه شمال گرفته به جانب مغرب می‌شمریم بقدر آن تفاوت، چرا که مکه غربی است نسبت به بلد ما. و خطی میان این دو نقطه وصل می‌کنیم به همین صورت و بعد از آن از نقطه مغرب به جانب جنوب می‌شمریم به قدر تفاوت مابین العرضین یعنی دوازده درجه و پنجاه دقیقه چرا که عرض مکه بیست و یک درجه و چهل دقیقه است و عرض هرات سی و چهار درجه و سی دقیقه است. و باز از نقطه مشرق هم به همین مقدار می‌شمریم چرا که مکه جنوبی است از بلده ما و دیگر خطی وصل می‌کنیم میان این دو نهایت و این خط به آن خط اول تقاطع کند به نقطه ای. پس [ص ۲۰] اخراج می‌کنیم از مرکز دایره هندیه خط مستقیم تا به آن نقطه تقاطع و از آنجا می‌گذرانیم به محیط دایره هندیه و این خط خط سمت قبله است و منحرف است از نقطه مغرب به جانب جنوب. انحراف بیشتر از انحراف مغرب زمستان به همین صورت پس خارج می‌شود از بین‌المغربین. انتهى.

مقصود ازین نقل، تطویل این سخن است و موعود هم همین بود.

دیگر گفته: هرگاه زیادتی طول و عرض بلد بیشتر شود انحراف به جنوب بیشتر می‌شود. چنانچه بلده سمرقند را طول و عرضش از هرات بیشتر است، انحرافش هم بیشتر. و عرض خوارزم نسبت به سمرقند بیشتر و انحرافش هم بیشتر. انتهى.

و این حکایت سمرقند داخل است در مقصود ما ولیکن زیادتی طول را ظاهراً دخل نباشد در انحراف بلکه مضر است و مصرح. لیکن اینجا بقدر تفاوت نمی‌کند.

آمدیم بر سر نقل تتمه. ملا عبدالعلی گفته بعد از نقل اختلافات مجتهدین در تعیین سمت قبله: پوشیده نماند که قبله مختلف می‌شود به اختلاف بقاع. و

آنچه گفته‌اند این مجتهدان در بقعه معین صحیح می‌شود و امر قبله محقق نمی‌شود مگر به علم هندسه و حساب. به این طریق که دانسته شود بُعد مکه از خط استوا از طرف مغرب، بعد از آن دوری [ص ۲۱] بلد از خط استوا و از طرف مغرب. بعد از آن قیاس کند به آن قواعد. و ما به آن قواعد تحقیق سمت قبله هرات کردیم. ظاهر شد که اگر ربع غربی جنوبی را از دائرة هندیه بنا بر دو قسم متساوی قسمت کنند پس شش قسم را به طرف دست راست گیرند و نه قسم را به طرف دست چپ گیرند و خطی از مرکز دائرة هندیه به آن نقطه مشترک میان شش و نه اخراج کنند آن خط سمت قبله باشد و این خط واقع می‌شود از یسار مغرب تا آنجا که کواکب عقرب غروب می‌کند. و این موافق است به آنکه [از] عبدالله المبارک و از مطیع رضی الله عنهما گفته‌اند. پس آنکه واقع شده در تجنیس و ملتقط که اگر کسی نماز گزارد به جهتی که خارج باشد از بین‌المغربین، نماز او فاسد می‌شود. و در بعضی مواضع است که در همه جا. انتهى.

بدان که دعوی توافق میان این کلام و کلام ابن المبارک خالی از خفائی نیست. چرا که مغرب عقرب که می‌گویند مغرب جزء اول برج عقرب است. روزی که آفتاب انتقال [به] برج عقرب کرده باشد وقت غروب آفتاب معلوم می‌شود چرا که جمیع اجزای برج واحد از موضع واحد غروب نمی‌کند. اگر مجموع مواضع غروب جمیع اجزاء را گویند [ص ۲۲] معین نمی‌شود. و دیگر مغرب عقرب داخل بین‌المغربین است و هم چنین است کواکب عقرب، چرا که او بیست و یک [ایستاده] است. مجموع به صورت عقرب، سرش به شمال و مغرب و حمه‌اش که دو شده باشد به جنوب و مشرق و متصور نیست غروب این مجموع از موضع واحد.

و در بحرالفتاوی آورده که انحراف سمت قبله در بلده هرات از نقطه مغرب سی و شش درجه است و صورت استخراجش هم آورده. و اما احتمال آنکه مراد او از یسار مغرب اقصر ایام سنة طرف مغرب حمل باشد که یمین فصیله باشد، به این اعتبار که او از ایشان خواهی [ای] به مصلی فرض کند. پس دست راست مصلی دست چپ او می‌شود، معقول نیست به دو وجه.

یکی: آنکه سعه مغرب جدی در آنجا کم از سی و شش درجه است و به تعیین آنکه بر ریع جنوبی غربی را پانزده قسم ساخته، شش قسم را بدست راست گیرند، گفته اگر درون جدی باشد سعه مغرب جدی زیاده از سی و شش درجه باید بود.

دویم: آنکه گفته بعد از آن. پس آنچه در تجنیس و ملتقط الی آخره معلوم می شود که مخالفت است میان گفته او اینجا و گفته تجنیس. پس او را توجیه می کند که گفته تجنیس در موضع دیگر است و اگر نه [ص ۲۳] این موضع هم همان قسم موضع می بود.

و دیگر معلوم نیست که ابن المبارک در کدام موضع گفته باشد. مگر ایشان می دانسته باشند که در هرات این تعیین را کرده اند.

و دیگر بدان که در این که نقل کرده، گفته: کسی که در مکه است برو واجب است توجه بعین کعبه و آنکه خارج است برو واجب است توجه به جهت کعبه علی الصحیح.

و عبدالله جرجانی گفته. این هم باید توجه به عین کعبه کند. چرا که مأمور به توجه به عین کعبه است و فایده خلاف در نیت ظاهر می شود. پیش او عین کعبه را نیت شرط است، پیش دیگران نی. کذا فی الکافی.

و معنی توجه به عین کعبه آنست که ایستند مصلی بوجهی که اگر خارج شود خط مستقیم میان حقیقی دو چشم او به سوی دیوار کعبه از جانبین دو زاویه قائمه حاصل شود، و معنی توجه به جهت کعبه آنکه واقع شود کعبه میان دو خطی که خارج باشند از دو چشم و ملاقی شده باشند طرفین این دو خط در داخل رأس بوجهی که زاویه قائمه حاصل شده باشد. این چنین گفته امام غزالی در احیاء العلوم. پس اگر خارج میان دو چشم بعد از کعبه گشاده و منفرجه ملاقی شده باشد او را مواجه کعبه نگویند و این خالی از دوری [ص ۲۴] نیست. و بعد از این گفته که مختلف شده است عبارات حنفیه در تعیین سمت قبله.

از عبدالله بن المبارک حکایت کرده اند که گفته است اهل کوفه قطب را پس قفا می گردانند وقت استقبال و ما می گردانیم پس گوش راست. انتهى.

پوشیده نماند که کلام ابن المبارک دو احتمال [دارد]:
یکی آنکه می‌گفته باشد که تحرّی ما مخالف تحرّی اهل کوفه است در مکان واحد. و اختلاف مکان در نظر نباشد خواه مکان کوفه باشد خواه غیر کوفه.
دویم آنکه می‌گفته باشد که مقتضای مکان کوفه آنست که پس قفا گیرند و مقتضای مکان ما این است که پس گوش گیریم و خلاف در تحرّی نباشد و اینجا تردّد می‌شود که فرق میان پس گوش و پس قفا چه طور می‌شود. تفرقه کردن مشکل است.

دیگر گفت که: از ابی یوسف روایت است که قبله اهل ری آن است که گرداند قطب را پس کتف راست.

و بعضی مشایخ گفت در غیر ری که بنات النعش صغری را بر گوش راست گیری و اندک منحرف شوی به جانب شمال خود یعنی بدست چپ خود، آن سمت قبله است. انتهى.

پوشیده نماند که بنات النعش صغری مثل بنات النعش کبری متحرک است در حوالی قطب. پس به او چه [ص ۲۵] طور تعیین باید که بر گوش راست راندن و اندک میل کردن چه نظام داشته باشد.

دیگر غیر ری مطلقاً به این طور باشد. چه صورت دارد مگر ضمیر غیرها راجع به ری نباشد و در عبارات خلطی و غلطی واقع شده باشد. عبارت منقول به عربی این است:

«و عن ابی یوسف (رح) انه قال فی قبله اهل الری جعل الجدی علی منکبک الایمن و قال بعض المشایخ فی غیرها اذا جعلت بنات نعش الصغری علی ذلک الیمنی و انحرفت قليلا الی شمالک فتلك القبلة».

دیگر گفت: عبدالله [بن] مبارک و ابی معاذ گفته‌اند که قبله ما مغیب عقرب است و از بعضی آنکه اگر آفتاب بوده باشد در برج جوزا در آخر وقت ظهر که مستقبل به آفتاب شوی، آنجا است قبله و مستقبل قبله شده باشی. انتهى.

این تعیین هم خالی از اشکالی نیست چرا که برج جوزا سی درجه است هم چون برج‌های دیگر، در کدام درجه باشد این حکم راست می‌شود. باز آخر ظهر

هم خالی از اجمالی نیست. اما قرب فی الجمله در ردّ به آن وجهی که گفته آید که آفتاب به درجه هشتم جوزا [است] باکی نیست. و سیم سرطان که رسد آن روز از سمت رأس کعبه می‌گذرد. آن زمانی که به سمت رأس کعبه رسیده باشد رو به آفتاب که استاده شویم رو به کعبه شده [ص ۲۶] باشیم. در آخر این رساله به تفصیل ذکر خواهد یافت. ان شاء الله تعالی.

و دیگر ابو منصور ماتریدی می‌گوید که: ثلث مابین المغربین در یسار باید داشت و ثلثان را در یمین.

و از فقیه ابی جعفر اینکه اگر (قایم) شوی مستقبل المغارب و از عشاء آخره در اواخر صیف می‌باشد بالای سر بود و ستاره روشن مقابل آن. پس آنکه به طرف راست است «نسر واقع» می‌گویند و سقوط او مقابل دوش راست است و آنکه به طرف چپ است «نسر طایر» می‌گویند و این سریعترین این دو است به حسب سقوط. و سقوط این می‌باشد به مقابل چشم راست اندکی پس قبله مابین محل سقوط این دو است. انتهى.

هم در فتاوی ظهیری است و در فتاوی قاضی خان گفته که نزدیکترین قول‌ها قول ابی جعفر است و در خلاصه گفته مختار قول شیخ ابو منصور ماتریدی است. انتهى.

پوشیده نماند که روایات تخالفی دارند و محال دارد که تخالف اجتهادی باشد یا هر کدام نسبت به بقعه خاص گفته باشند.

دیگر قول ابی جعفر خالی از اشکالی نیست چرا که استقبال مغارب گفته و عشاء آخره گفته و در آخر صیف این دو وقت اجزا دارد. وقت متعین خاص نیست. و مغارب وسیع است، اجزاء دار است. و در تعینات این دو ستاره در هر مرتبه هم خفائی هست و قطع نظر از این تعینات آنچه معلوم فی الجمله است «نسر طایر» و «نسر واقع» هر کدام سه ستاره اند. از هر کدام یک ستاره روشن است. «نسر واقع» به جانب مثلث است، ستاره روشن رأس او. و در «نسر طایر» هر سه ستاره در امتداد خطی واقع شده. میانه روشن بجای سر و دوی دیگر در دو پهلوی پرکمان می‌شود که طایره واقع گفتن از ممر گشادگی و عدم گشادگی پُر باشد و به سرعت

سقوط و عدم آن چنانچه از کلام ابو جعفر ظاهرأ مفهوم می شود. وگرنه در کواکب ثوابت نسبت یکدیگر به سرعت و بطؤ نمی باشد و آن تعینات دیگر ابی جعفر را هم کما ینبغی تطبیق نتوانستیم کرد. والله تعالی اعلم.

مشکل این است که اگر کسی گوید که قول یکی را ازین مجتهدین اختیار کنیم و قبول کنیم که حکم او عامی است به جمیع بقاع، یا در ماده این بقعه خاص واقع شده است مثل بخارا، پس مساجد را همه به کواکب سازیم یعنی نماز را همه جا به یک روش گزاریم. مسجد هر طور باشد یعنی من خود گزارم، خواهند اتفاق کنند و اگر نخواهند، نکنند. «کل نفس بما کسبت رهینه» قبول نمی کنند و نمی گزارند. مثلاً ثلث و ثلثانی که شیخ ابو منصور گفته بفهم نزدیک هم هست، در اکثر مساجد موافق نمی یابیم [ص ۲۸] و اگر گویم قول ابی جعفر را بیان کنند که مفتی به است چنانچه در فتاوی قاضی خان گفته، تعیین نمی تواند کرد که قابل معنی عبارات را هم نی. معنی کلامشان این می شود که هر جا عمارتی بینیم هر چند مخالف یکدیگر باشند و یا دانیم اینجا به این آنجا به آن تابع شویم و هرگز شنوده نشد که کسی عمارت مسجد می کرده باشد وقت بنا و اساس نهادن برای تعیین قبله چند کسی را طلبیده باشند. آری احتمال دارد که همه را عمارت های این زمان برای عمارت سابق باشد بنای جدید نباشد اما جدید هم بسیار است بلکه در تجدید سابق هم اکثر اساس اول بر طرف می شود.

و طریق ذکر هیئت جهت سمت قبله و ظاهر او اسهل و اقرب به فهم باشد. خدمت ملاعلی قوشچی در آخر رساله فارسی در هیئت آورده و آن اینست که هرگاه آفتاب انتقال کند به هشتم درجه جوزا یا بیست و سیوم درجه سرطان که مدار این دو درجه یکی است چرا که در ری این دو درجه از هر کدام از نقطین العلامتین برابر است از انقلاب صیفی که اول سرطان است هر کدام بیست و سه درجه و از انقلاب شتوی که اول جدی ست هفتاد و هفت درجه [ص ۲۹] دوراند و این مدار بر سمت رأس هم می گذرد. پس روزی که آفتاب در یکی از این دو درجه مذکوره باشد دور آن مدار دوره می کرده باشد لازم می آید که وقتی به سمت رأس کعبه چنان روز گذرد پس همان زمان که آفتاب به سمت رأس کعبه باشد اگر رو به

آفتاب استاده شویم. رو به قبله استاده باشیم. و طریق معرفت آن وقت آنست که اگر طول بلد زیاده از طول مکه باشد چنانچه طول بخارا نود و هفت درجه و چند دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه، و تفاوت مابین الطولین بیست درجه. پس بعد از رسیدن آفتاب به دائرة نصف النهار بلد که زمان نیم روز حقیقی است عرفاً صبر کنند تا آفتاب تفاوت ما بین الطولین را که بیست درجه بود در میان کعبه و بخارا قطع کند پس همان زمان در سمت رأس کعبه است. و دانستن آنکه تفاوت مابین الطولین را قطع کرد به آن است که آفتاب دایماً پانزده درجه را در یک ساعت قطع می کند پس بیست درجه را که تفاوت مابین الطولین است میان کعبه و بخارا در یک ساعت و ثلث ساعت قطع می کند. پس بعد از رسیدن به نصف نهار در بخارا چهار یک ساعت و ثلث [ص ۳۰] ساعت که صبر کنیم همان وقت، وقت مطلوب می شود و یک روز و دو روز پیش یا پس از آن روز نیم چندان تفاوت نخواهد کرد. خصوصاً در تخمین و تقریب.

و دیگر آن که گفته شد که آفتاب پانزده درجه را در یک ساعت قطع می کند، وجه این را کسی که می داند هر شبانه روزی بیست و چهار ساعت است، چنانچه مشهور است میان خواص و عام، و هر درجه یک حصه از سی صد و شصت حصه محیط دائرة است و آفتاب در شبانه روزی دوره ای تمام می کند که سیصد و شصت درجه باشد، می داند که به هر ساعت پانزده درجه می رسد، به تقسیم سیصد و شصت به بیست و چهار عدد ساعت شبانه روز.

دیگر پوشیده نماند که به این طریق که بعد از وصول به دائرة نصف نهار بلد مطلوب توقف کرده شود بالخط سمت قبله رسد. بعد از آن توجه به آفتاب کرده شود. موقوف به آن نیست که آفتاب در آن دو درجه مذکوره باشد. آری خصوص به فوق رأس کعبه رسیدن موقوف است بآن بلکه هر روز یک بار به آن خط می رسد. غایتش در بعض ایام بیشتر و زودتر و در زمان کمتر از زمان مذکور و در بعضی دیرتر و در زمان بیشتر. مثلاً بعد از هشتم جوزا [ص ۳۱] قبل از بیست و سوم سرطان بیشتر و زودتر، اما به تفاوت در میان اینها در اول سرطان از همه زودتر و در اول جدی از همه دیرتر. و کسی را که ذوقی باشد به تفصیل تحیل کند.

و دیگر بعد از دانستن ارتفاعات شمس در هر درجه حین وصول به سمت قبله چنانچه تعیین کرده و دانستن آن ارتفاع در آن روز که چه وقت شد تعیین سمت قبله می شود. مثلاً گفته اند که ارتفاع شمس در سمت قبله در بخارا در وقتی که در اول جدی باشد شش درجه و بیست دقیقه است. پس روزی که آفتاب در اول جدی باشد هر جا که ارتفاع آفتاب شش درجه و بیست دقیقه باشد آنجا سمت قبله باشد. و همین تعیین است که تقاضا می کند که قبله بخارا خارج از مابین المغربین باشد، چنانچه گذشت. چرا که آخرالمغرب است. مغرب جدی و غروب در طرف شمال از سمت قبله خواهد کرد. و دیگر آن هم اگر چه اقتضا می کند اما نه مغرب ایشان المغرب بودن است چرا که مغرب آنها آخرالمغرب نیست و صاحب ذوق دلگیر نمی شود از تفصیل. ولیکن اگر در میان صد هزار مشتاق یک بی ذوق باشد همه را بی ذوق می سازد. مولوی معنوی [ص ۳۲] در مثنوی می گوید:

گر هزاران طالب اند و یک ملول
از رسالت باز می ماند رسول

فکیف اگر یک طالب باشد بلکه آن هم نباشد و صد هزاران ملول باشد
لقمه ارادت است هیچکس را منع نیست. طالب راغب باید. چنانچه گفته اند:

در ضیافت خانه فیض تو منع انس نیست
در گشاداست و صلا در داده، خوان انداخته

دیگر چون تقریب شده، اگر ارتفاعات بروج دگر را هم ذکر کنیم باکی نیست:

ارتفاع شمس در اول حمل در بخارا سی و شش درجه و سی و هشت دقیقه است. و در اوسط حمل چهل و سه درجه و بیست و نه دقیقه. و در اول ثور پنجاه درجه و چهل و پنج دقیقه و در اوسط ثور پنجاه و شش درجه و سی و هشت دقیقه. و در اول جوزا شصت و یک درجه و پنجاه و پنج دقیقه و در اوسط جوزا شصت و چهار درجه و پنجاه و سه دقیقه و در اول سرطان شصت و شش درجه و نوزده

دقیقه و غایت ارتفاع آفتاب در سمت شمالی بلکه مطلقاً در این ایام زیاده باشد. چنانچه در انحطاط از اول جدی کمتر نمی‌باشد و در اول دلو ده درجه و چهل و چهار دقیقه و در اول حوت بیست و دو درجه و شش دقیقه. و برین قیاس مقابل هر کدام.

دیگر برای دانستن سمت قبله هر روز هر ارتفاع را [ص ۳۳] گرفتن در کار نیست بلکه یک از آن ارتفاعات را که گیرند و بنای محراب بروکنند کافی است. و دیگر چون مشاهده کرده شد از بعضی مساجد و قبور، موافقت به آنچه مدعای ما بود نموده شد و بعضی متشددان جبلّی و جاهلان طبیعی و عامیان طینتی گفتند غایبانه و حاضرانه که این از گردش زمین است. معلوم نی که گردش زمین را در دیدن دخل می‌دهند یا واقعیت می‌گویند. مثل آنکه یکی از بخارا رو کرده به سمرقند اشارت کند. یکی دیگر رو به جنوب کرده، دیگر رو به مغرب کرده و گویند این از گردش زمین است. من هم گفتم. ایستادن من هم به این طریق، اگر ایستم از گردش زمین است. به هر معنی که گویند آری گردش زمین را دخلی هست. و به سبب او مختلف می‌شود. و لازم است که شود. اما در بلاد متباعده مثل ازینجا تا خوارزم و شیروان و قراباغ و روم. آری در موضع قریب به کعبه هم اختلاف می‌شود و به اندک بُعد میان یک دیگر و اندک حرکتی شمالی و جنوبی و شرقی و غربی نه در اماکن بعید. لیکن به حرکت بسیار این اختلاف می‌شود. و الله تعالی اعلم و اکرم.

پس معلوم باشد که در بخارا به عمل دائرة هندیه ربع جنوبی غربی را دو حصه مختلف باید کرد. چهل و سه درجه به دست راست [ص ۳۴] باید گرفت و چهل و هفت درجه را به دست چپ. اگر تفاوت یابند قلیل خواهد بود و چون به قریب وعده شده بود که از احوال دائرة هندیه نوشته شود چون آن دائرة را به جهت معرفت فئ زوال در شرح وقایه آورده ما همان گفته او را آورده شرحی کنیم به قدر استطاعت، عجاله الوقت آنچه رو دهد و اگر توفیق [رفیق] شود باز بر سر او می‌توان آمد.

شارح وقایه گفته: «ولابد هیئنا من معرفة وقت الزوال و فئ الزوال»، یعنی

چاره نیست ما را از دانستن وقت زوال و فئ زوال. و طریقه یعنی طریق دانستن وقت زوال و فئ زوال. چون معرفت مصدر است تذکیر و تأنیث او مساوی است. ضمیر مذکر را به او راجع توان ساخت. اما به اعتبار مذکور آن «یسوی الارض بحیث لایکون بعض جوانبها مرتعفاً و بعضها منخناً» یعنی زمین را هموار ساخته شود تا بعضی بلند و بعضی پست نباشد. یا سازیم به احتمالات لفظ «یسوی» در غایت همواری. اما «بصب الماء اوبعض موازین المقنین» یا به ریختن آب یا به بعضی میزانهای نجاران. پوشیده نماند که ریختن آب سبب تسویه خارجی نمی شود بلکه موازین هم. آری اگر خاک نرم باشد موازین [ص ۳۵] درو سبب تواند شد. پس در موازین گرچه سبب است فی الجمله در خارج صحت پیدا می کند اما در آب هرگز صحت پیدا نمی کند. آری سبب علم می شود. پس [اگر] اینها سبب علم می ساخت جواب می شد. چنانچه در چغمینی گفته: زمین را هموار سازید به حیثی که اگر آب ریزند از جمیع جوانب سیلان کند به یک جانب تنها نه غلطد که نشانه پستی آن جانب است چراکه آب به پستی میل می کند. و یا اگر لرزانی را مثل سیماب و یا غلطانی را مثل بندقه برو نهند لرزیده ایستد. و این که آب به پستی میل می کند مشهور و مشهود است. چنانچه در کتب تواریخ آورده اند که اول روزی که اسکندر خواست که سبق خواند پیش ارسطو، پیش از تعلیم ارسطو گفت: چیزی گویم اول که درو نفع عام بوده باشد. گفتند: بگو. گفت: علم را به آب تشبیه کرده اند. وجه شبه چه باشد؟ کسی جواب نگفت. گفتند: شما خود فرمائید. ارسطو گفت: آب به پستی میل می کند، علم هم به پستی. «ویرسم علیها دائرة» برو رسم کرده شود یا رسم کند یا رسم کنی یا کنیم دائره. یا دائره را. «ویسمی هندیه» و نامیده می شود آن دائره هندیه. ظاهر این آنست که هندیه همین مقدار می گفته باشند [ص ۱۳۶] بی عمل لاحق. «و ینصب فی مرکزها مقیاس». نصب کرده شود در مرکز او مقیاس. در چغمینی مقیاس را به مخروطی قید کرده و شکل مخروطی را به شکل کله قند تعیین کرده اند یعنی جسمی که او را دو سطح احاطه کرده باشد یک سر باریک، طرف دیگر پهن، جانب پهن را «قاعده مخروط» می گویند و جانب باریک را «رأس مخروط» گویند. و شارح چغمینی گفته: هم

معتدل باشد در رقت و غلظت یعنی در باریکی و غلظی و ستبری اگر ثقلی داشته باشد مثل مس یا فولاد یا نقره و طلا. و اگر چوب باشد میانش شکافته چیزی در زمین در او ریزند یا در مکانش ثابت باشد هر جا مانند برقرار ایستد قائم. و اگر آن مقیاس بر آن دایره منصوب به طریق قیام باشد، یعنی از موضع قیام مقیاس هر خطی که در آن دایره کشند، سهم مقیاس به او به زاویه قائمه قطع کرده باشد. «بان یکون بعد رأسه عن ثلث نقطه من محیط الدائرة متساویاً» بیان قیام می‌کند به این طریق که دوری سر مقیاس از سه نقطه از محیط آن دایره برابر باشد و سه نقطه که برابر شد به جمیع برابر بودن و قائمه قطع کردن لازم می‌آید به سه نقطه برابر شدن هم سبب نفس الامری و هم سبب علمی می‌شود هر کدام قصد کند می‌شاید سه نقطه گفت دو نقطه نگفت چرا که اگر مقیاس مایل هم باشد هر نقطه غیر آن دو نقطه که یکی آنکه مقیاس به جانب او میل کرده و دیگر مقابل آن همه نقاط مساوی در بعد دارند در دو طرف آن دو نقطه. آری اگر دو نقطه مثالی گویند صادق نمی‌آید، لیکن تعریف دیگر می‌شود و قید دیگر فزوده می‌شود. بدل قید در معنی. و هم چنین است اگر گوید هیچ نقطه نباشد که بعد او از رأس مقیاس مساوی نداشته باشد از بعد نقاط دیگر. این هم تعریف تمام است لیکن این هم تعریف دیگر می‌شود. و دیگر اگر مخروط مستقیم را قاعده‌اش بتمام بر آن دایره نشسته باشد گویم، تمام است. و هم چنین است اگر گویم که اگر شاقولی بر سر مقیاس آویزیم و گردش گردانیم ریسمان به همه اجزای او رسد، تمام است و دیگر است. «ولیکن قامت بمقدار ربع قطر الدائرة الهندیة» یعنی می‌باید که قامت آن مقیاس مقدار چهار یک قطر دایره هندیه باشد و قطر دایره آن خطی را گویند که از مرکز دایره برآمده به استقامت به دو طرف آن دایره رسیده باشد. گفته‌اند که اعتبار خصوص ربع قطر دایره بطریق جری عادت است و الا ضروری همان [ص ۳۸] قدر است که ظل درآید و برآید. خصوص ربع لازم نیست. «فرأس ظلّه فی اوایل النهار خارج الدائرة» پس سر ظل در اوائل روز در خارج دایره هندیه است بلکه بعضی گمان کرده‌اند که الی غیر النهایة می‌رود. آری اگر مزیثی در طول و عرض مساوی مقیاس یا اصغر از مقیاس باشد هم چنان است. اما اینجا مزیثی شمس

است و اکبر از مقیاس به چندین مراتب. «لکن الظلّ ینقص الی ان یدخل فی الدائرة الهندیة» ولیکن سایه ناقص می شود تا آنکه داخل شود در دائرة هندیه. «فیضع علامة فی مدخل الظلّ من محیط الدائرة» پس علامتی وضع می کند یا می کنی یا می کنیم بر محل دخول ظلّ از محیط دائره. «ولا شک ان الظلّ ینقص الی حدّما» و شک نیست که سایه کم می شود و منتهی می شود به حدی که از و کم تر نمی باشد بلکه گاهی معدوم می شود چنانکه اگر آفتاب به سمت رأس بلد گذرد سایه معدوم است. «ثم یزید الی ان ینتهی الی محیط الدائرة و یخرج منها» بعد از آنکه به غایت کوتاهی رمید زیاده شدن می گیرد تا می رسد به محیط دائرة هندیه نقطه و از آنجا خارج می شود و آن نقطه را «مخرج ظلّ» می گویند. «و ذلك بعد نصف النهار» و آن خارج شدن بعد از نصف روز است. کس نگوید که دانستن خط [ص ۳۹] نصف نهار به این عمل است و این عمل موقوف به دانستن نصف نهار و گذشتن آن، پس دور شود. چراکه این عمل موقوف است به دانستن زمان نصف النهار و گذشتن آن و آن از محل و آنچه به این عمل اثبات می کنیم و می دایم خط نصف نهار است و خصوص زمان نصف نهار. پس اگر لازم آید توقف دانستن خاص می شود به دانستن عام و اینجا دور نیست. «فیضع علامة علی مخرج الظلّ» پس نشانه می کند یا می کنی یا می کنیم بر آن نقطه که مخرج ظلّ است. «فینصف القوس الی هو مابین مدخل الظلّ و مخرجه» پس تنصیف کرده می شود یا می کند یا می کنی یا می کنیم قوسی یا قوس را که میان مدخل و مخرج است. و قوس قطعه ای از محیط دائره را می گویند و در مانحن فیه دو قوس بهم می رسد از دو طرف مخرج و مدخل هر کدام را تقسیم کنند جایز است و عملی که می گوید صحیح است چنانچه گفته «ویرسم خطاً مستقیماً من منتصف القوس الی مرکز الدائرة مخرجا الی الطرف الآخر من المحيط فهذا الخط هو خط نصف النهار» و گر رسم می کند یا می کنی [یا می کنیم خط مستقیم را که ابتداء از احد المنتصفین کرده باشد به سوی مرکز دائره و از آنجا به طرف دیگر از محیط دائره پس آن خط خط نصف نهار باشند.

مخفی [ص ۴۰] نماند که اگر گویم که مابین مدخل و مخرج را تنصیف کنیم

از طرفین از منتصف یک قوس منتصف قوس دیگر خطی اخراج کنیم آن را خط نصف نهار گویند صحیح باشد. و حاجت به ذکر مرور به مرکز دایره نمی شود چرا که لازم می آید که مرور به مرکز کرده باشد. بی ذکر مرور به مرکز دایره. و دیگر اگر آن قوس منتصف آن قوس باشد که در جانب شمال است و خطی از او اخراج کنیم به مرکز بی آنکه به طرف دیگر رسانیم کافی ست در دانستن نصف النهار وقت زوال و فی زوال. آری برای دانستن سمت قبله حاجت هست بلکه آنجا هم دانستن منتصف قوس کافی ست که نقطه جنوب است. «فاذا كان ظلّ المقياس على هذا الخط فهو نصف النهار» پس هرگاه که سایه مقياس برین خط باشد آن نصف نهار است.

مخفی نماند که مرجع الیه ضمیر «هو» اگر کون باشد که از کان فهم شده و معنی این باشد که بودن ظلّ مقياس بر آن خط نصف نهار است این صحیح نیست چرا که بودن ظلّ در آن خط نصف نهار نیست. بودن ظلّ آنجا صفت ظلّ است و نصف نهار صفت نهار است. و اگر مرجع الیه ضمیر وقتی باشد که از «اذا» [ی] وقتی یا شرطی فهم شده آن هم صحیح نیست چرا که آن [ص ۴۱] وقت و آن زمان نفس نصف نهار نیست بلکه نصف نهار صفت نهار است در آن وقت متحقق شده خالی از اشکالی نیست. چرا که تحقیق صفت نهار است و در آن زمان مستلزم آن است که نهار در آن زمان متحقق باشد یا نهار نفس آن زمان باشد و این نصف آن زمان باشد و هیچ کدام از این ها هم صحیح نیست. و اگر نصف گفته مجموع زمان از اول روز تا آن وقت گیریم و اضافه نصف نهار از قبیل اضافه جزء به کل باشد. مرجع الیه «هو» هر چه گیری حمل نصف نهار صحیح نمی شود مگر به تکلفات بعیده. «والظلّ الذی فی هذا الوقت هو فی زوال» یعنی آن سایه که از مقياس درین وقت بر آن خط افتاده باشد آن را فی زوال گویند. «و اذا زال الظلّ من هذا الخط فهو وقت الزوال» پس هرگاه که زایل شود سایه از این خط آن وقت وقت زوال است. تا عمل باید کرد در اضافه فی زوال و اضافه وقت به زوال که این دو مضاف در یک وقت نیستند. مضاف الیه هر دو اما یکی است. مثل آن باشد که می گویم اول امروز و آخر امروز یا نی، فذلك اول وقت الظهر و آن وقت اول وقت ظهر است بالاتفاق.

و در آخر [ص ۴۲] اختلاف است چنانچه ذکر یافته در شرح مذکور.
تمت الرسالة فی وقت ضحوة الكبرى، روز سه شنبه بتاريخ ۱۳ ماه
ربیع الاول سنة ۱۲۷۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی